



جامعه ما پاتوق می خواهد

سمیناری از سلسله سمینارهای جامعه‌شناسان ایرانی و جامعه ایرانی، هفته پیش در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد.

سمیناری از سلسله سمینارهای جامعه‌شناسان ایرانی و جامعه ایرانی، هفته پیش در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران برگزار شد. در این همایش که با حضور جمعی از جامعه‌شناسان برجسته کشور برگزار شد، سخنرانان ضمن طرح برخی مباحث حول جامعه‌شناسی ایرانی به بررسی و نقد آثار تقی آزاد ارمکی و تشریح جایگاه وی در جامعه‌شناسی ایران و نقش وی در شکا، گد، جامعه‌شناس، ادان، پرداختند. در این همایش رحیم محمدی، سیدضیا هاشمی، مقصود فراستخواه، سید محمدامین قانع‌ی راد، محمد فاضلی، غلامرضا غفاری، هادی خانیکی، حمید پارسانیا، سیدرضا صالحی امیری و تقی آزاد ارمکی سخنرانی کردند و در پایان نیز از سایت جامعه ایرانی رونمایی شد.

در ادامه خلاصه‌ای از سخنرانی مقصود فراستخواه، محمدامین قانع‌ی راد، حمید پارسانیا و هادی خانیکی را می‌خوانید. مقصود فراستخواه، جامعه‌شناس ایرانی است که تحصیلات دانشگاهی او در رشته‌های فلسفه، الهیات و برنامه‌ریزی توسعه آموزش عالی بوده و هم‌اکنون در دانشگاه‌های تهران، شهید بهشتی، علامه طباطبائی، آزاد اسلامی و مؤسسه رخداد تازه تدریس می‌کند.

دانشگاه و آموزش عالی؛ منظرهای جهانی و مساله‌های ایرانی، سرآغاز نواندیشی معاصر، زبان قرآن و دانشگاه ایرانی و مساله کیفیت از جمله آثار اوست.

سید محمدامین قانع‌ی راد از جامعه‌شناسان ایرانی، رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران و عضو هیات علمی مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور است.

تبارشناسی عقلانیت مدرن، جامعه‌شناسی رشد و افول علم در ایران، تحلیل فرهنگی صنعت و جامعه‌شناسی کنشگران علمی در ایران از جمله آثار اوست.

حمید پارسانیا نویسنده، پژوهشگر شناخته‌شده و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و دارای آثار متعدد در زمینه جامعه‌شناسی، فلسفه و مباحث دینی است.

هادی خانیکی نیز کارشناس رسانه و از استادان سرشناس در رشته ارتباطات و دارای آثاری در این زمینه است.

فراستخواه: نگاه پیشینی بر جامعه‌شناسی ما سایه انداخته است

ما در تحلیل جامعه ایرانی با دو امر مواجهیم؛ امر پیشینی و امر پسینی. امر پیشینی آن چیزی است که تقدم جامعه‌ماست و ما را فرا گرفته؛ در حالی که امر پسینی از تجربه‌ها و کنش‌های ما سر می‌زند. دوگانه امر پیشینی و امر پسینی تقریباً با دوتایی مشهور جامعه‌شناسی که ساختار و عاملیت است تناظر دارد.

بر همین اساس باید گفت که امر پیشینی لزوماً امر تاریخی خیلی دور از ما نیست و می‌تواند یک وضع مستقر باشد که نسلی را فرا گرفته است.

امر پیشینی جامعه ایران بر جامعه‌شناسی ما سایه انداخته است؛ چنانکه امر پسینی جامعه‌ما معمولاً در محاق می‌ماند و چندان به حساب نمی‌آید. سیطره امر پیشینی جامعه ایران بر عادات فکری و سیاق و کانتکس معرفتی ما منتهی به پرتی‌ای تقدیرگونه از جامعه ایران و از ساخت و ریخت آن شده است. مدل‌های توصیفی ما متمرکز بر این امر پیشینی است؛ جامعه نامنظم، انسان همیشه کوچنده ایرانی، سازگاری روح ایرانی، شکاف دولت و ملت در ایران، جامعه کوتاه مدت ایرانی، عقب ماندگی جامعه ایران، تز غربزدگی از جمله این مدل‌هاست.

اینها اشکال مختلف سایه افکنی امر پیشینی در نظریه‌های ماست؛ گویی تقدیر ما همین است و گریز از این امور پیشین مثل این است که بخواهیم از سایه خویش جدا شویم و از آن سبقت بگیریم. دعاوی شرق‌شناسانه و سوژه مسلط در شرق‌شناسی هم به طور سنتی بر این موضوع دامن می‌زند و دقیقاً مانند مقولات پیشین کانت متن ذهنیت ما را درباره خودمان شکل می‌دهد.

این در حالی است که اگر در سیاق معرفتی جامعه‌شناسی ما، امر پسینی ایران هم حاضر باشد این جامعه‌شناسی حتماً خصیصه‌ای رویدادی را هم در جامعه ایران جستجو خواهد کرد و نامنتظر را هم در جامعه ایران سراغ خواهد گرفت.

تاریخ ایران یکسره ادامه امر پیشینی او نیست، تاریخ گسستگی از گذشته هم هست؛ اگر آن امر پسینی در جامعه‌شناسی ما حضور داشته باشد و آنچه هست یکسره سیطره امر پیشینی نباشد، در آن صورت جامعه‌شناسی می‌تواند مدل‌های کارآمدتری را برای توضیح جامعه ایران فراهم بیاورد. آن وقت متوجه می‌شود که جامعه ایران این امکان را هم دارد که از یک کلیت سنگین به نام تاریخ در معنای هگلی آن و با یک غایت پیشین بیرون بیاید و حاوی پدیده‌هایی شود.

برای این که جامعه‌شناسی خصلت رویدادی انقلاب 57 ایران را توضیح بدهد باید امر پسینی در سبق و سیاق معرفتی آن

اهمیت داشته باشد. مدرنیته ایرانی به عنوان یک مفهوم، اگر هست خصوصیت پسینی دارد. جامعه ایران یعنی فضاهایی که به صورت اقتضایی به وجود می آید و این فضاهای اقتضایی در ذیل امر پیشین قابل توضیح نیست. جامعه ایران یعنی کنش ها و پرکسیس هایی که احتمالاً بیرون از مقیاس تاریخ به مفهوم استعلایی آن، به صورت پسینی سر می زند. اینجا حوزه پیشامد است. در اینجاست که کنشگر به میان می آید و امید اجتماعی مفهوم سازی می شود. در اینجا، به تعبیر گیدنز، به جای ساختار به معنای یک امر پیشینی می توان با نگاه تحولی از ساختار شدن سخن گفت؛ یعنی نفوذ امر پسینی در امر پیشینی.

گروه های اجتماعی از رهگذر تجربه اجتماعی حاوی نوعی آگاهی نهفته هستند. این آگاهی کمتر به طور صریح کدگذاری می شود و کمتر صورت کلامی و صورت استدلالی و نظری دارد. این آگاهی های ضمنی در متن زندگی روزمره و در فضاهای اقتضایی و در حواشی ساختارهای موجود و در کوچه و خیابان به طور پسینی شکل می گیرد و فضاهای اجتماعی را با کشف و خلق فضای خالی میان ساختارها به شکل غیررسمی از خود سرشار می کند و نقش خود را بر جامعه ایران می گذارد. جامعه ایران به مثابه یک طرح ناتمام به این صورت دارد ساخته می شود.

امر پیشینی، کنش ما و امر پسینی جامعه ایران را محدود می کند ولی آن را یکسره حذف نمی کند. اینجا است که جامعه ایران موضوع یک پرسش تجربی است و نه کاملاً مندرج در سیطره مقولات پیشینی و باید چشم به فضاهای اقتضایی در شهر و به امر نوپدید در ایران دوخت. با این نگاه تاریخ ایران طرحی ناتمام است و ما بخشی از جامعه ای می شویم که در صدد توصیف آن هستیم. در اینجا انسان ها هستند که تاریخ خود را می سازند هر چند تحت شرایطی که مسبوق بر آنهاست و به طور پیشین بر آنها عارض شده است.

قاعنی راد: ایده جامعه شناسی ایرانی محصول بلوغ اجتماع علمی است

این مساله مطرح است که آیا بحث در باب جامعه شناسی ایرانی مشروعیت معرفتی دارد یا ندارد و از نظر اجتماع علمی آیا اساساً این مقوله قابل طرح است یا نه و آیا این به معنای محدود کردن اندیشه جامعه شناسی نیست. باید گفت که جامعه شناسی اساساً با تلاش برای فاصله گرفتن از اندیشه انتزاعی و حرکت به سوی اندیشه موقعیت مند و دانش زمینه ای شکل گرفته است.

نقد توکویل و دورکیم و مارکس از اندیشه انتزاعی و اتوپیا سازی فرانسوی و آلمانی و نقد آدورنو و هورکهایمر به کلی اندیشی اسطوره ای تفکر روشنگری گویای همین مطلب است. توصیف ریمون آرون از جامعه شناسی آلمانی و فرانسوی به عنوان علم طبیعت و علم روح و توصیف جامعه شناسی آمریکایی به عنوان انجیل نوین اجتماعی شاهد های دیگری بر این مدعاست.

طرح جامعه شناسی ایرانی با دریافت های کنونی نزد مراجع جامعه شناسی از جمله انجمن بین المللی جامعه شناسی ناسازگار نیست و تاکنون همایش بین المللی در رابطه با «جامعه شناسی های ملی» برگزار شده است.

مطرح شدن ایده جامعه شناسی ایرانی محصول بلوغ نسبی اجتماع علمی جامعه شناسی و در گذر از یک تاریخ حدوداً هشتاد ساله اتفاق افتاده است. گذاری که با عبور از پیچ و خم های گوناگون سیاسی اندیشی، نگاه ایدئولوژیک، نگاه غیرمعرفتی، جا به جا گرفتن جامعه شناسی با سیاست و فرهنگ عمومی، برنامه دولتی، نوسازی صرف، انقلابی گری یا اصلاح اجتماعی صرف و... همراه بوده و بنابراین بیانگر یک بلوغ اجتماعی و فکری است.

این ایده همچنین مرهون دیدگاه ها و تلاش های نسل اول و دوم جامعه شناسی در ایران است. دکتر ساروخانی در مقاله ای با عنوان «از فلسفه تاریخ تا نظم تمایلی» بر این مطلب تأکید می کند که رشد جامعه شناسی ایرانی مرهون عبور از فلسفه تاریخ به تاریخ و توجه به روندها و گرایش های اجتماعی جامعه ایرانی است.

در بخش قابل توجهی از کتاب «بینش ها و گرایش های عمده در جامعه شناسی معاصر» اثر پل لازارسفلد نیز که با ترجمه دکتر غلامعباس توسلی منتشر شده است گرایش های ملی در جامعه شناسی و تنوع آن مورد توجه قرار گرفته و تحلیل شده است.

در آنجا نویسنده با استناد به مقاله جامعه شناسی و جامعه در ایران از آرش نراقی، گرایش جامعه شناسی ایرانی را اهمیت دادن به کارکرد تبیین جامعه شناختی و مطالعات سوسیوگرافیک برای شناخت تغییر شکل جامعه و پیشنهاد هنجارهای نو و عملی برای زندگی روزمره مردم بیان می کند.

بر این اساس کار جامعه شناس این است که تغییراتی را که در کشورش پدید آمده، بشناسد و ضمناً موازین و هنجارهای نو و عملی برای زندگی روزمره به مردم پیشنهاد کند.

به این ترتیب این طرح یک طرح ناتمام است با ریشه های چند دهه. این طرح یک فراخوان برای گفت و گو در بین جامعه شناسان و ایجاد جریان های نقد و تبادل آرا در اجتماع علمی جامعه شناسی است.

جامعه شناسی ایرانی می تواند بر دغدغه روش که جامعه شناسی دانشگاهی دارد و دغدغه معرفت شناسی که جامعه شناسی دینی دارد و دغدغه کاربست مهندسی اجتماعی و فرهنگی و نقص پرداختن به کارهای لوکس و سوپرانتقادی که در جامعه برون دانشگاهی وجود دارد به نحوی فائق آمده و در عین حال همه این ظرفیت ها را هم فعال کند.

جامعه شناسی ایرانی مبتنی بر تنوع روایت هاست و ما یک روایت از جامعه شناسی ایرانی نداریم. بنابراین این پروژه پروژه ای نیست برای اجماع و توافق عام بر سر یک نظریه یا یک رویکرد یا یک الگوی فکری و در واقع تمام کردن قضیه جامعه شناسی، یعنی ما نمی خواهیم یک وحدت پارادایمی را به صورت نهایی در جامعه شناسی ایران ایجاد کنیم.

همین طور که جامعه شناسی ایرانی به نوعی بر تفاوت موضوع مطالعه خود نسبت به مقیاس جهانی توجه می کند و حتی

نسبت به تفاوت در مبانی و روش شناسی تکیه می کند، ما باید این تفاوت را در درون اجتماع علمی هم به رسمیت بشناسیم و تلاشی داشته باشیم برای یک کلیت نظری که از همه منابع فکری در دسترس در مقیاس ملی و جهانی استفاده می کند و در عین حال حالت التقاطی و موزائیکی هم ندارد و دارای نظم و انسجام نظری است و می تواند روایت هایی کلی برای جامعه ایرانی ارائه بدهد.

پارسانیا: جامعه شناسی نیازمند بازخوانی مفهوم علم است

برداشت من از کلیت کارهای دکتر آزادارمکی این است که ایشان تأثیر بسیار زیادی از رویکرد جورج ریتزر و بحث فرانظریه او گرفته و کانون نظری ایشان در این دیدگاه مستقر است و از همین زاویه هم به گذشته تاریخی بازگشته و به تاریخ اندیشه اجتماعی پرداخته و هم به حوزه های مختلف جامعه شناسی روی آورده اند.

ریتزر ظرفیتی را به ایشان برای نقد جامعه شناسی دهه های قبل ایران و بلکه جامعه شناسی کلاسیک نیز داده است و بر همین اساس ایشان را نمی توان متعلق به جامعه شناسی کنتی و پوزیتویستی یا حوزه های دیگر دانست.

همین مساله موجب شده به نوعی به سوی بومی گرایی و جامعه شناسی بومی در چارچوب نگاه پارادایمی نیز بپردازد البته تأثیرپذیری دکتر آزادارمکی از ریتزر ایشان را به یک شخصیت حاشیه ای و مترجم تبدیل نکرده است.

استفاده از مدل ریتزر و بحث فرانظریه او امکان بازخوانی نظریه ها با توجه به پارادایم های مختلف و با توجه به مسیر تکوین آنها را به دکتر آزادارمکی می دهد. مدل ریتزر این امکان را داد که به دنبال پارادایم هایی باشند که متعلق به اندیشه اجتماعی در جهان اسلام است.

این یک ظرفیت است، اما این ظرفیت باوجود آن که در قیاس با جامعه شناسی پوزیتویستی کنت و دیگران که اصلاً توجه به پارادایم ها و فضاهای معرفتی فراتر از حوزه حس و تجربه در تدوین و تکوین نظریه نداشتند، امری مثبت است، اما خود با محدودیت هایی مواجه است.

با توجه به تطوراتی که در قلمرو فلسفه علم شکل گرفته بود، می شود ریتزر را در حاشیه تامس کوهن در فلسفه علم دید. مباحثی که در فلسفه علم به کوهن منجر شد بهترین پیامدش در علوم اجتماعی ریتزر بود و آقای آزادارمکی نگاه او را در حوزه های مختلفی به کار برد.

این یک ظرفیتی است که مورد توجه قرار گرفته، اما این ظرفیت باوجود این که یک ظرفیت است، یک مانع هم است. این رویکرد امکان ارتباط دادن علم با فرهنگ در چارچوب پارادایم ها را ممکن می کند، اما همچنان که هرگز در مسیر تطورات فلسفه علم میراث قرن نوزدهمی، مفهوم علم به عنوان دانش آزمون پذیر و تجربی زیر سوال نرفت، در این رویکرد هم این تصور باقی مانده است.

سنت های تفسیری یا تبیینی به صورت تلفیقی یا سنت انتقادی سنت هایی است که می توانند هم کارآمد باشند و هم مناسب برای بررسی این که دانش اجتماعی چیست. اما وقتی از قالب یکی از این سنت ها می خواهیم بازگردیم و پیشینه تاریخی را نگاه کنیم، ظرفیت نگاه به این پیشینه را از منظر خودشان از دست می دهیم.

من فکر می کنم محیط علوم اجتماعی ما به دلیل سخت شدن یک معنا از علم که با مرکزیت «ساینس» شکل گرفته است، توان ارتباط برقرار کردن با مفهوم علم در معنای تاریخی و فرهنگی ما و توان قرائت آن را از دست داده است. این مساله در ریتزر هم وجود دارد.

نگاه کردن به سنت تاریخی تفکر در جهان اسلام با عینک خاصی که روش های تفسیری، تبیینی و انتقادی به ما می دهند، در حقیقت یک نوع پیشینه سازی است یا پیشینه یابی برای چیزی است که در بخش دیگری از جهان متولد شده است.

این امر موجب شده بیش از همه ابن خلدون جلب توجه کند چون ابن خلدون ظرفیت همراهی با ساینس را بیش از بقیه دارد. اگر آقای آزادارمکی به جای رویکرد تبیینی حاشیه سنت تحلیلی فلسفه علم با رویکرد انتقادی پیش می آمدند شاید راحت تر سراغ فارابی می رفتند. در هر صورت ما باید فارابی و ابن خلدون را در حاشیه تفکر فلسفی جهان اسلام ببینیم و مساله اصلی ما برای ورود به این امور به نظر من یک بازبینی و بازخوانی جدی مفاهیم پایه و در رأس آنها مفهوم علم است.

به نظر من جناب آقای آزادارمکی به دلیل دغدغه فرهنگی و تاریخی خودشان شاید یکی از بهترین گزینش ها را انجام دادند که راهی را هم باز کرده است، اما این گزینه باوجود افق گشایی هایی که می کند بسیاری از افق ها را هم فرو می بندد و تلاش های فراتری را هم بایسته می کند.

خانیکی: اصحاب علوم اجتماعی نیازمند امکان هایی برای گفت و گو هستند

آقای دکتر آزاد در کتاب پاتوق و مدرنیته مقوله ای را مورد توجه قرار داده است که به عنوان یک موقعیت آزادانه و غیرشغلی که افراد از سر علاقه در آن حضور پیدا می کردند، توصیف می شود. تحلیل مقوله پاتوق ما را متوجه این ضرورت می کند که برای این که جامعه ایرانی و جامعه شناسان ایرانی بتوانند هم دریافت بهتری از مسائل جامعه داشته باشند و هم دانششان را در مسیر تأثیر قرار دهند، نیازمند مکان ها و امکان هایی برای گفت و گو هستند.

احتمالاً اغلب استادان و محققان و دانشجویان علوم اجتماعی و به طور خاص جامعه شناسی هم این مساله را باید داشته باشند که بالاخره پاتوق های ما کجاست.

ما به قول آقای بهاءالدین خرمشاهی به شدت مشغول مسافرکشی علمی هستیم و از این کلاس به آن کلاس می دویم، اما سؤال این است که در کجا با هم گفت و گو می کنیم، کجا دانشجویان با ما گفت و گو می کنند و کجا از ساحت های مختلف با

همدیگر حرف می زنیم؟ نیروی اجتماعی تأثیرگذار ما کجاست؟ ما نهایتاً در یک ارتباط عمدتاً فرمالیستی و رسمی با نهادهای اجرایی می پذیریم و موظف می شویم که پروژه هایی تحقیقاتی انجام بدهیم و این پروژه ها هم کمتر در فرآیند تأثیرگذاری اجتماعی قرار می گیرد.

نبود پاتوق را که اگر به زبان مدرن بخواهم از آن صحبت کنم باید گفت نبود شبکه های اجتماعی یا نهاد تلاقی حوزه ها یا حوزه عمومی را آیا نباید یک نقیصه بدانیم و آن را جستجو کنیم؟ به نظر من این یک نقیصه بزرگ است.

اکنون دیوارهای بلندی بین گروه های علوم اجتماعی، بین آنها و دانشگاهشان، بین اینها با مراکز پژوهشی، بین همه آنها با مراکز اجرایی و بین همگی با جامعه وجود دارد.

بر این اساس است که به نظر من مساله ای که ما با آن مواجه هستیم، با آن رویکردی که در پاتوق و مدرنیته مطرح می شود و حداقل زمینه ای برای مطالعه است، این است که ما با جامعه شناسی و جامعه شناسانی مواجه هستیم که خیلی در اجتماعات علمی اعم از انجمن های علمی و نهادهای مدنی و نظایر آن حضور ندارند، ما با جامعه شناسانی مواجه هستیم که خیلی دوست ندارند وارد حوزه فرهنگ، حوزه هنر و بخصوص وارد حوزه سیاست شوند.

ما با نوعی جامعه شناسی یا جامعه شناسانی مواجه هستیم که پرهیز دارند از ورود به رسانه و رسانه ای شدن برای آنها تداعی ژورنالیسم و دوری از آکادمی را دارد و نهایتاً این که ما با جامعه شناسی و جامعه شناسانی مواجه هستیم که ناتوان هستند از گفت وگو.

توانایی در گفت وگو معمولا محصول حضور در شبکه ها و محصول حضور در ساحت های مختلف است. وجهی از این کمبود طبیعتاً به ضعف نهادهای مدنی در جامعه ما برمی گردد که امکان تشکیل حلقه های گفت وگو و زمینه های تمرین برقراری ارتباط را کم کرده است.

اجتماعات علمی ما دچار نوعی ضعف در گفت وگو هستند و برای این که این گفت وگو بتواند شکل بگیرد و دیوارهای بلندی که بین حوزه دانشگاه یا آکادمی با حوزه فرهنگ روشنفکری و با حوزه سیاست و جامعه وجود دارد، برداشته شود و برای این که پرهیز یا فاصله ای که بین محیط های علمی و فضای رسانه ای و بین اجتماعات علمی و حوزه عمومی وجود دارد کم شود باید به نوعی به مفهوم پاتوق که مکان هایی بوده است برای گفت وگو توجه کرد. پاتوق در بافت و ساخت جدید به نهادهای علمی، به نهادهای مدنی و به شبکه ها نزدیک می شود.

در واقع باید از منظر مدنی و برای جبران ضعفی که در جامعه مدنی وجود دارد به شبکه های ارتباطات علمی میان حوزه جامعه شناسی و علوم اجتماعی و جامعه پرداخت و به عبارتی جا و مکان و امکانی را برای گفت وگو بین اصحاب علوم اجتماعی و جامعه و دولت فراهم کرد تا اصحاب علوم اجتماعی بتوانند با خودشان، با ساحت های دیگر، با جامعه و با دولت ارتباط برقرار کنند.